

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی داستانهای خلقت و پیامبران گذشته با تأکید بر شبهات دکتر سها در کتاب نقد قرآن

عبدالحسین شورچه و سمیرا حیاتی

چکیده

در این مقاله به بررسی شبهات خاورشناسان در «داستانهای خلقت و پیامبران گذشته» پرداخته می‌شود. نکات مشترک دعوت انبیاء به دلیل اشتراک، اصول اساسی دین است. خاورشناسان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را متهم به خواندن و بهره‌گیری از کتب عهد عتیق و جدید می‌کنند. این دسته از مستشرقان وجود مشابهت میان آموزه‌ها و داستان‌های قرآن با تورات و انجیل را دال بر اقتباس پیامبر (صلی الله علیه و آله) از صاحبین این کتب دانسته و مصدر بودن آنها برای قرآن می‌دانند و آیاتی از خود قرآن دال بر تأثیرپذیری از عصر جاهلیت به عنوان شاهد آورده و بدون توجه به اصول مراجعات قرآنی برداشتهای شخصی داشته‌اند و این غالباً به دلیل کم دقتی و اغفال، عدم بکارگیری روش صحیح فهم قرآن و نیز عدم استفاده از منابع معتبر و صحیح و نیز منابع معتبر شیعه دچار کج فهمی‌هایی درباره این موضوع شده بودند. در ادامه داستان ذبیح ابراهیم (علیه السلام) پیگیری شده و در بخش نقد و بررسی، دلایل مستشرقین در رد این داستان مطرح و بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها:

داستانهای خلقت، پیامبران، نقد قرآن، سها.

مقدمه

یکی از ابزارهای مهم تعلیم و تربیت که اثر فوق العاده‌ای در ساختن شخصیت افراد جامعه دارد، ارائه الگوها و نمونه‌هایی است که بیانگر ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها باشند. وقتی انسان‌ها ویژگی‌های مثبت و منفی و صفات نیک و بد را در وجود نمونه‌های عینی متبلور و متجلی می‌بینند، بیشترین اثرپذیری و عبرت آموزی را خواهند داشت. برای این کار می‌توان از قصه‌ها و مخصوصاً قصه‌های تاریخی استفاده کرد که منبع غنی و سرشاری از عبرت‌ها هستند زیرا افراد با خواندن تاریخی که در قالب داستان بیان شده، پرده‌هایی از نمایش‌نامه واقعی را از نزدیک می‌بینند که در آن بازیگرانی وجود دارند که هرروزه شبیه آنان را در زندگی خود مشاهده می‌کنند. بدین خاطر خود را در کنار نقش آفرینان داستان احساس می‌کنند و عامل پیروزی و یا شکست آنان را با چشم خود دیده و عبرت می‌پذیرند.

قرآن کریم نیز در همین راستا به شکل گسترده‌ای از قصه‌ها استفاده کرده است. قرآن داستان‌هایی را از تاریخ برگزیده و نقل می‌کند تا خردمندان از آن پند گیرند (یوسف: ۱۲ / ۱۱۱) و اخبار پیامبران را بازگو می‌کند تا افراد در آن اندیشه کنند. (اعراف: ۷ / ۱۷۶) اما متأسفانه گاهی برخی از خاورشناسان اشکالاتی را بر محتوای قصص قرآنی وارد می‌کنند که به زعم خود با زیر سؤال بردن شخصیت‌های داستان‌ها از اعتبار قرآن کریم خواهند کاست. در حالی که این ادعا کاملاً ناصحیح است و در جای خود قابل نقد است.

داستان‌های پیشینیان (اساطیر اولین)

به راستی وقتی نظرات دکتر سها درباره منبع و مصدر قصه‌های قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهیم، می‌بینیم که اصل این آراء جدید نیست و در واقع همان کلام معاصرین رسول خداست و گویی از آن زمان تاکنون مخالفان قرآن تنها به دنبال یافتن پاسخ این سؤال هستند که «مأخذ و ریشه‌ی آیات قرآن چیست؟» آیه‌الله معرفت در این زمینه می‌فرماید: «پرسشی که طیف خاورشناسان بیگانه برانگیخته‌اند، در واقع باز گفت سخنان کسانی است که پیش از ایشان سروده‌اند: «وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلِّي عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا» (فرقان: ۵/۲۵) (معرفت، نقد شبهات پیرامون قرآن کریم، ص ۱۹)

رژمی بلاشر

«بلاشر» را می‌توان از جمله کسانی به شمار آورد که به شکل غیر مستقیم همان ادعای کافران زمان نزول را تکرار می‌کنند. او می‌گوید که همشهریان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پیش از آنکه پیامبر به رسالت برگزیده شود از داستان‌های قرآنی با خبر بودند! و در مقدمه‌ای که بر قرآن نگاشته در این باره می‌نویسد: «تمام این داستان‌ها (داستان هود و نوح و موسی و ابراهیم [علیهم السلام]) در آن زمان معروف بود و مخالفان خیلی خوب می‌توانستند با شنیدن آنها ریشخندانه به پیغمبر بگویند: اینها چیزی نیست جز اساطیر اولین. اهمیت مطالب بیشتر در نوع جدید به کار بردن به وسیله قرآن بود. در این کتاب داستان‌ها، در هریک از موارد، خود تبدیل به استدلال می‌شوند.» (بلاشر، در آستانه قرآن، ص ۱۵۳)

نقد دیدگاه بلاشر

همانطور که ملاحظه شد، بلاشر که در سراسر کتاب «مقدمه قرآن» سعی در بی طرف نشان دادن و رعایت جانب حق را دارد، گاهی چنین خطاهایی را مرتکب می‌شود. او با قید «تمام داستان‌ها»، بیان می‌کند که قصه‌های قرآنی هیچ جذابیّت و تازگی برای مردم زمان نزول قرآن نداشته است. گویی آنها با ریشخند به پیامبر «صلی

الله علیه و آله و سلم» گفته‌اند: اینها که تو می‌گویی چیز تازه‌ای نیست و قصه‌های پیشینیان است. هر چند در ادامه کلامش سعی در دفاع از قصه‌های قرآن دارد و هر یک از آنها را همراه با استدلالی می‌داند ولی این توجیه نمی‌تواند باعث شود که کلام قبلی او نادیده گرفته شود که تمام قصه‌های قرآن را «افسانه‌های پیشینیان» می‌داند.

برای روشن شدن مطلب چند نمونه از آیات را ذکر می‌کنیم:

۱- «...حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (انعام: ۲۵/۶) «... تا آنجا که وقتی نزد تو می‌آیند و با تو جدال می‌کنند، کسانی که کفر ورزیدند، می‌گویند: «این [کتاب] چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.»

با بررسی آیات پیش از این آیات می‌بینیم که در اینجا دشمنان در جهت ردّ قصص قرآن نیستند، بلکه آنان در جهت ردّ اصل قرآن که شامل دعوت قرآن به ایمان به خدا، روز قیامت و رسالت رسول الله است می‌باشند و این نکته از اینجا مشخص می‌شود که خداوند در ابتدای آیه، می‌فرماید: آنها کردند و بر قلبهایشان پرده نهادیم و لذا آنچه که رسول خدا از جانب پروردگار بر آنان می‌خواند آنان فرا نمی‌گیرند و ایمان نمی‌آورند بلکه در مقام عناد و جدال بر می‌آیند و کلام خدا را رد می‌کنند.

۲- «وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنَّا نَحْنُ الْآسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» و إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» «و چون آیات ما بر آنان خوانده شود، می‌گویند: «به خوبی شنیدیم، اگر می‌خواستیم، قطعاً ما نیز همانند این را می‌گفتیم، این جز افسانه‌های پیشینیان نیست.» - و [یاد کن] هنگامی را که گفتند: خدایا، اگر این [کتاب] همان حق از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگهایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.»

در این آیات هم مراد از آیات تلاوت شده قصص نیست، بلکه آیاتی است که بر آنها تلاوت شده است. آیات دالّ بر وحدانیت پروردگار و ایمان به او، ایمان به کتابها و پیامبران او، ایمان به روز جزا و پاداش آن و... همان- گونه که در آیه قبل از این آمده است: «وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» مسلم است که «حيله و مکر دشمنان نسبت به پیامبر «صلى الله عليه و آله و سلم»، توطئه قتل و یا اخراج او، برای قصه‌هایی که پیامبر از امم گذشته می‌گفته است نبوده، زیرا قصه‌های قرآن که موجبات خشم آنان را فراهم نکرده است.» (قابل، مقاله «تحقیقی درباره شبهه افسانه در قرآن»، فصلنامه مفید، ۱۳۹۲ هـ. ش، شماره ۶)

البته در نه آیه از قرآن کریم از «اساطیر اولین» سخن رفته است. که با بررسی کلی این آیات بطلان استدلال و کلام «رژمی بلاشر» نیز مشخص می‌گردد که منظور کافران عصر نزول، تنها قصه‌های قرآن نبوده است بلکه

قصه‌ها جزئی از کل قرآن هستند و آنها چون همیشه و بنا بر عادت خود به انکار کل قرآن و مخصوصاً عقاید آن می‌پرداخته‌اند، پس نمی‌توان استدلال کرد که منظور ایشان این بوده که؛ (ما از قبل، همه این قصه‌ها را شنیده بودیم و این قصه‌ها و افسانه‌های پیشینیان است که تو بازگو می‌کنی).

مطلب دیگر، اینکه، بلاشر نوشته: تمام داستان‌ها، در آن زمان معروف بود، اصلاً پذیرفته نیست. گرچه ممکن است گفته شود که مردم عصر نزول از پیش با قصص قرآن آشنا بودند که این سخن را گفته‌اند، ولی این ادعای درستی نیست، زیرا گرچه مردم از پیش توسط مسیحیان و یهودیان و داستان‌هایی که در کتب ایشان آمده با بعضی از قصص قرآن آشنا بودند که البته آن داستان‌ها با قصه‌های قرآنی اصلاً قابل قیاس نیست ولی واقعیت این است که عرب‌ها از بسیاری از داستان‌های قرآن، هیچ نمی‌دانستند و چیزی از آنها به گوش ایشان نخورده بود و خداوند در این باره در پایان داستان نوح «علیه السلام» می‌فرماید: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَّا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا» (هود: ۴۹/۱۱) «این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم.

پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو. پس شکبیا باش که فرجام [نیک] از آن تقوایبشگان است.» «اگر این داستان از جمله داستان‌های رایج نزد مردم عصر نزول بود، آیا عرب جاهلی که کینه‌توزترین دشمنان پیامبر «صلی الله علیه و آله و سلم» را در میان خود داشتند، در برابر این آیه که می‌فرماید: تو و قومت پیش از این، این داستان‌ها را نشنیده بودید. خاموش می‌ماندند؟ و این نکته را دستاویزی برای مخالفت و کینه‌توزی و دروغ‌شماری قرآن نمی‌کردند؟! همانا که همواره هشیار و بیدار، در این جستجو بودند که راه نفوذی هرچند کوچک بیابند و آن را در دشمنی با پیامبر، ضربه زدن به او و استهزاء او به کار گیرند.» (بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآن، ۲۶/۱)

با توجه به آنچه گذشت دو نقد کلی بر ادعای بلاشر وارد است، اول اینکه منظور از اساطیر اولین در آیات قرآن تنها قصه‌ها نیست بلکه انکار کل عقاید، آراء، حکایات و... قرآن مدّ نظر کافران بوده است و دیگر اینکه نمی‌توان گفت که معاصران پیامبر «صلی الله علیه و آله و سلم» با همه داستان‌های قرآن آشنایی داشته‌اند، پس گفته بلاشر درست نیست که ادعا کرده: تمام داستان‌های قرآن در آن زمان معروف بود.

وحدت منبع دلیل تشابه قصص قرآن و عهدین

عده‌ای از متشرقان که شباهت میان داستان‌های قرآن و عهدین را دیدند، از این مشابهت حکم به اقتباس قصص قرآن از قصص عهدین، داده‌اند. اما به راستی از یک محقق با انصاف که قصد تحقیق علمی را دارد، انتظار می‌رود به بررسی دقیق و محققانه علمی بپردازد و با دیدن این تشابه، سایر احتمال‌های ممکن را نیز در نظر بگیرد. آیه الله معرفت در کتاب «شبهات ورود حول القرآن الکریم» مبحثی را عنوان کرده‌اند با عنوان «خاستگاه

مشترک، تنها دلیل هم‌گرایی وهم‌روشی» و در آنجا سه احتمال را برای هم‌گرایی نسبی قرآن با کتب پیشین مطرح ساخته‌اند. ایشان در این رابطه می‌نویسد: «هم‌گرایی و هم‌سخنی ادیان آسمانی، ناگزیر باید دلیلی منطقی داشته باشد که یکی از موارد سه گانه زیر خواهد بود:

۱- برخورداری از خاستگاه مشترک، زیرا همگی برگرفته از یک ریشه و بن‌مایه هستند و در نتیجه در سر شاخه‌ها نیز طبعاً همگون خواهند بود.

۲- به دلیل اینکه برخی از برخی دیگر گرفته شده‌اند و چون دست به دست شده‌اند، شاهد همسانی میان آنان هستیم.

۳- یا آن‌که این همانندی از روی اتفاق بوده و دلیل آگاهانه‌ای در کار نیست.» (معرفت، نقد شبهات پیرامون قرآن کریم، ص ۲۷)

آیت الله معرفت در ادامه، احتمال سوم را به دلیل اینکه، با حکمت شگرف حاکم بر جهان تدبیر سازگار نیست، قابل پذیرش نمی‌داند و در مورد دوگزینه نخست می‌نویسد: «سؤال این است که این جماعت را چه شده که گزینه مستدلّ نخست را نادیده گرفته و بر آن گزینه بی‌پایه و دست دوم، هم‌داستان شده‌اند که این خود تأمل برانگیز است!» (همان)

عبدالرحمن بدوی در این زمینه می‌گوید: «نکته‌ی دیگری که در کتاب‌های خاورشناسان جلب، توجه می‌نماید، آن است که اینان اصرار دارند قرآن را به عنوان متنی دزدی (سرقت ادبی) بشمارند که هر حقیقت معرفت شناختی که در آن یافت می‌شود، بیشتر، کتاب‌های مقدّس یهودی و مسیحی، متضمّن آن بوده است، گو این که قرآن برای این حال آن که خاورشناسان، در قرآن به کلمه (و یا داستانی) مشابه کلمه (یا داستانی) در کتاب مقدّس، بر می‌خورند، با شتاب‌زدگی به نتیجه‌گیری‌هایی دست می‌زنند که اساس همه آنها نادرست است. جای این پرسش هست که بپرسم: کسانی که ادّعی علم و دانش می‌کنند، چگونه توانسته‌اند خود را در چنین یاوه-گویی‌هایی بیفکنند؟» (بدوی، دفاع از قرآن در برابر آراء خاورشناسان، ص ۳۸)

لازم به ذکر است که تشابه بین قرآن و عهدین، تنها به داستان‌های آنها ختم نمی‌شود، بلکه در بسیاری دیگر از کلیات عقاید، احکام و دستورات اخلاقی، اجتماعی و... نیز اشتراکات فراوانی دارند و این اصلاً دلیل بر اقتباس یکی از دیگری نیست که گفته شود، این کتاب (قرآن) که متأخّر از آن دیگری (تورات یا انجیل) است، پس حتماً از آن اقتباس کرده، بلکه اصول اعتقادی و اخلاقی همه پیامبران با یکدیگر مشابه بوده است، چرا که خالق انسان و جهان یکی است و همه‌ی پیامبران فرستاده شده از سوی یک خداوند هستند و ماهیت و اصول سعادت و شقاوت آدمی اموری ثابت و غیر قابل تغییرند. با پذیرش این حقیقت اگر مشابه بودن محتوای دعوت یک پیامبر با پیامبر قبلی دلیل اقتباس است، بایستی اولین پیامبر آنها را واقعی و دیگران از جمله حضرت موسی

«علیه السلام» و حضرت عیسی «علیه السلام» را نیز، پیامبر صاحب شریعت ندانیم بلکه کسانی هستند که تعالیم قبلی را رونویسی کرده‌اند و این مطلبی است که طرفداران این شبهه (اقتباس) حاضر به پذیرش آن نیستند. علت مشترک بودن بعضی از مضامین قرآن با کتب آسمانی پیشین و نه با تورات و انجیل کنونی را خود قرآن کریم این‌گونه بیان کرده است که؛ پیام اصلی بعثت همه انبیاء و اصول دعوت ایشان مشترک است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: ۳۶/۱۶) «و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید]: «خدا را پرستید و از طاغوت [فریبگر] پرهیزید.»، «ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (انبیاء: ۲۱/۲۵) «و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که: «خدایی جز من نیست، پس مرا پرستید.»»، «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...» (شوری: ۱۳/۴۲) «از [احکام] دین، آنچه را که به نوح در باره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد و آنچه را که به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: «دین را برپا دارید و در آن تفرقه‌اندازی مکنید.»»

و باز خداوند تأکید می‌کند که قرآنی را که بر پیامبر «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» فرستاده، تأیید و تصدیق کننده کتاب‌های آسمانی پیش است؛ «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (آل عمران: ۳/۳) «این کتاب را در حالی که مؤید آنچه [از کتابهای آسمانی] پیش از خود می‌باشد، به حق [و به تدریج] بر تو نازل کرد، و تورات و انجیل را...»

در تفسیر این آیه آمده است که: «قرآن بطور اعجاز آمیز، مرام تورات و انجیل آسمانی را تعقیب نموده و خداشناسی و سعادت بشری را تکمیل کرده است، زیرا آن دو کتاب، بر حسب اقتضای وقت و متناسب با افق افکار بشر آن روز بوده و از این جهت اعتبار آنها محدود است. بعد از نزول قرآن ارزش آن دو کتاب پایان یافت و اگر گواهی قرآن نبود برای صحت و ارزش آن دو در زمان گذشته، دلیلی در دست نبود.» (حسینی همدانی، انوار درخشان، ۶/۳)

شبهات تعلیمات محمد «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» با تعلیمات یهود و مسیحیت

- مونتگمری وات می‌نویسد: «حضرت محمد «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»، تعالیم یهود را خوب می‌دانسته و از معارف انجیل نیز بهره گرفته است، اما تلاش کرد که بیشتر معارفش را مانند یهود قرار دهد...» (مونتگمری وات، محمد پیامبر و سیاستمدار، ص ۱۵)

وی در جای دیگر از کتابش می‌گوید: «محمد صلی الله علیه و آله و سلم» در همان ابتدای کار می‌دانست که آیاتی که بر وی نازل می‌شود شباهت به تعلیمات یهود و مسیحیت دارد. از قرار معلوم پس از مهاجرت بود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در صدد آن برآمد که اساس دین خود را بیشتر بر اساس دین یهود پی‌ریزی کند و چنان که گفته شده است پیش از مهاجرت از مکه، در صدد بوده است که مانند یهودیان، اورشلیم را قبله قرار دهد.» (همان، ص ۱۲۴-۱۲۵)

-ایشان درباره جبرئیل معتقد است که: «پیامبر در آغاز گمان می‌برد آن موجود با شکوه خداست، بعدها شاید معتقد شده است که آن موجود عالی فرشته ای است که روح نام دارد و سرانجام آن را جبرئیل دانست. تغییر این تبدیل احتمال دارد در نتیجه تعلیمات یهودیان باشد که عقیده دارند خدا نامرئی است.» (همان، ص ۱۸)

-کارل بروکلمان معتقد است که: «جهان روحی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» به تعالیم قبل از خود وابستگی و ارتباط عمیقی داشت؛ چه تعالیم یهود و مسیحیت در تعلیم او به شکل خاصی وارد شده بود و با مهارتی تام با نیازمندی های نوین در عصر او وفق داده شده است.» (بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۶۹)

پاسخ: مونتگمری وات در اثبات نظر خود، دلیل و برهانی ارائه نداده تا بتوان به صورت نظام مند به بررسی پرداخت. ضمن اینکه باید متذکر شد که این تنها یهودیان نیستند که اعتقاد دارند خدا نامرئی است. لذا چه دلیلی وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به تقلید از یهودیان متهم کنیم؟ اما آنچه بایستی روشن شود این است که منظور از یهودیان حجاز و مخصوصاً مدینه - که طبق نظر مستشرقین - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنها متأثر شده چه کسانی است؟ آیا آنها یهودی اصیل اند یا غیر بومی؟

اگرچه پاسخ دقیقی نمی‌توان به این سؤال داد اما معمولاً اعتقاد بر عرب بودن آنهاست. از جمله معتقدین به این امر؛ کاظم برگ نیسیاز منتقدین کتاب جفری است که در پاسخ به این سؤال می‌گوید: «قدر مسلم این است که چشم انداز و سازمان اجتماعی این یهودیان واحه نشین - از مداین تا یرب - با چشم انداز و سازمان اجتماعی یهودیان آرامی زبان بابل متفاوت بوده است. آنان از جهت زبان، و بسیاری از آداب و رسوم و ویژگی های اجتماعی، عرب بودند و مسلماً پیرو نظام تلموی نبودند.» (جفری، واژه‌های دخیل در قرآن، ص ۱۹)

ضمن آنکه مورخان هیچ قبیله‌ای را ذکر نکرده اند که در مکه یهودی باشند و قبایل یهودی را هم که در مدینه نام می‌برند، خود یهودیان آنها را به یهودی بودن قبول نمی‌کنند؛ چرا که افکار آنها طبق شریعت یهود و اعمالشان طبق احکام تلمود نبود. وقتی یهودیان عرب قبل از اسلام نه معرفت درستی از معارف و شرایع یهودیان داشتند و نه به آن معارف عامل بودند، چگونه می‌توان همه معارف و شرایع و قصص قرآنی را متأثر از آنها دانست؟ (ر.ک: راشدی نیا، همان)

آنچه ذکر آن حائز اهمیت است این است که؛ آنان که قرآن را اقتباس شده از عهد عتیق می‌دانند منظورشان کدام کتاب است؟ اگر منظورشان همان کتابی است که بر موسی نازل شده که آن کتاب وجود خارجی ندارد تا چنین ادعایی کنند و اگر منظورشان تورات فعلی است که نه نویسندگان آن معلوم و مشخص است و نه اکثر پیروان آن به وحیانی بودن آن اعتقاد دارند. و نه از تحریف و افسانه‌های خیالی و تعارض‌های با عقل و علم مصون است. در این صورت چگونه می‌توان قرآن را با آن مضامین متعالی و معانی والایش بر گرفته از چنین کتابی دانست؟ قرآنی که با علم و قلم و تربیت و تعلیم آغاز می‌شود (علق ۱-۵) چگونه می‌تواند برگرفته از توراتی باشد که در صفحات آغازینش، شجره ممنوعه را درخت علم و معرفت می‌داند. (تورات، سفر پیدایش، ۲: ۱۶-۱۷) اگر قرآن را متأثر از کتب پیشین بدانند یا باید بگویند: پیامبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» -نعوذ بالله- فردی دروغ‌گوست که مرتکب بزرگترین سرقت ادبی جهان شده است یا بگویند که دچار توهم و اشتباه شده که در هر صورت چنین فردی نمی‌تواند پیامبر خدا باشد. (و حال آنکه هیچ سند و مدرک تاریخی مبنی بر دروغ‌گو بودن یا حتی دچار توهم شدن پیامبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» وجود ندارد) پس نه تنها این شبهه بلکه سایر شبهات مربوطه نیز اساس درستی ندارند.

- «امیل درمنگام» نیز در کتابش «زندگانی محمد «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» آورده است که: «محمد «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» به عنوان یک نفر مسیحی، کتابش را به عربی آورد، زیرا او یکی از پیغمبرانی بود که تحت تأثیر مسیحیت واقع گردید و مسیحیان، احساسات قبلی او را قبل از بعثتش برانگیختند. اصل مسیحیت را در قرآن می‌توان یافت. تأیید روح القدس مستقیماً برای عیسی بوده نه برای موسی «عليه السلام» و محمد «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»، و برای عیسی «عليه السلام» مقامی از عصمت بر طبق قرآن است که برای محمد «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» نیست. قرآن بر تمام حقایق مسیحیت احاطه نداشته است. شکاف موجود میان مسیحیان و مسلمانان چیزی جز سوء تفاهم نیست...» (امینی، الغدير، ۱۶/۳ - ۱۵)

پاسخ: همانگونه که گفتیم تمامی کتب آسمانی از یک منبع واحد منشأ گرفته‌اند بنابراین وجود شباهت میان برخی آموزه‌ها کاملاً طبیعی است. و تأیید روح القدس دلیلی بر تأیید پذیری نیست. از طرف دیگر همه انبیاء معصوم‌اند و فرقی بین آنان از این نظر نیست. در نتیجه ادعای ایشان مبنی بر عصمت بیشتر عیسی «عليه السلام» کاملاً بی‌دلیل و مردود است.

دوگانه نگری قرآن به حضرت ابراهیم «عليه السلام»

برخی از خاورشناسان در رابطه با دیدگاه قرآن نسبت به حضرت ابراهیم «عليه السلام» آرائی را بیان کرده‌اند که باید در رابطه با صحت و سقم آنها تحقیق شود و مورد نقد و بررسی قرار گیرند.

«ونسنگ» از جمله کسانی است که ضمن بیان دیدگاه خود در این زمینه، دیدگاه دو نفر دیگر از مستشرقان را نیز مطرح می‌کند که در ادامه بدان پرداخته می‌شود.

ونسنگ

«ونسنگ» در مقاله‌ای که تحت عنوان «ابراهیم» در دایرة المعارف اسلام لیدن دارد، چنین می‌نویسد: «اسپینگر اولین کسی بود که متوجه شد شخصیت ابراهیم «علیه السلام» در آیات قرآن چند مرتبه تغییر و تطور یافته تا در آخرین آیات نازل، وی چهره مؤسس کعبه را به خود می‌گیرد. «سنوک هگرونی» نیز پس از وی، گسترده‌تر وارد این میدان پژوهشی شد و چنین اظهار نظر کرد: حضرت ابراهیم «علیه السلام» در اولین آیات نازل قرآن (سوره ذاریات آیه ۲۴ به بعد، مریم آیه ۴۲ به بعد، انبیاء آیه ۵۲ به بعد، عنکبوت آیه ۱۵ به بعد) فقط به عنوان یک پیامبر الهی همچون دیگر پیامبران معرفی شده است. در این آیات هیچ سخنی از ارتباط نسبی بین حضرت ابراهیم «علیه السلام» و حضرت اسماعیل «علیه السلام» به میان نیامده است. بلکه تصریح شده که عرب‌های جزیره العرب هیچ پیامبری نداشتند. (سجده: ۲/۳۲) - (سباء: ۴۳/۳۴) - (یس: ۵/۳۶) (که اسماعیل «علیه السلام» یکی از آنها باشد)

در این آیات اصلاً سخن از ساختن کعبه توسط حضرت ابراهیم «علیه السلام» نیز مطرح نشده و وی به عنوان اولین مسلمان هم مطرح نشده است. اما در سوره‌های مدنی چهره ابراهیم «علیه السلام» به عنوان «حنیف و مسلم» معرفی می‌گردد. او پایه گذار ملت و آیین ابراهیمی می‌گردد. راز این اختلاف نظر آیات مکی و مدنی راجع به شخصیت حضرت ابراهیم «علیه السلام» آن است که حضرت محمد «صلی الله علیه و آله و سلم» در مکه به یهودیان اعتماد و تکیه می‌کرد. اما هنگامی که یهودیان به دشمنی با وی برخاستند، ناچار شد که یاور و پناهگاهی غیر از یهود را برای خود برگزیند. هوش و ذکاوتش او را به این راه حل رهنمود کرد که هویت مستقلی برای حضرت ابراهیم «علیه السلام» به عنوان مؤسس قوم عرب جدای از یهودیت رایج ترسیم کند تا خود حضرت و خویشاوندانش که عرب حنیف غیر یهودی بودند، مفتخر به فرزندی ابراهیم گردند و حضرت بدین وسیله از وابستگی به یهودیان معاصرش که از طریق اسحاق به ابراهیم منسوب بودند، رهایی یابد. او ترسیمی جدید از آیین یهود ابراهیم را به گونه‌ای ارائه داد که زمینه ساز آئین اسلام باشد. چون اهمیت شهر مکه تمام ذهن پیامبر اسلام را اشغال کرده بود، ابراهیم «علیه السلام» را نیز بنیانگذار کعبه معرفی کرد.»

نقد و بررسی دیدگاه دوگانه نگری قرآن به حضرت ابراهیم (علیه السلام)

در پاسخ به این اشکالات، ذکر نکاتی به شرح زیر لازم است:

۱- قرآن کریم، نه تنها هرگز از دوستی و یاری یهودیان به اسلام و مسلمانان سخن نگفته است که حتی آشکارا آنان را سرسخت‌ترین دشمنان اسلام شمرده است. «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى» (مائده: ۸۲/۵) «هر آینه دشمن‌ترین نسبت به مسلمانان بود و مشرکان را خواهی یافت و با محبت‌تر از همه کس با اهل ایمان آنان را که گویند ما نصرانی هستیم.» این آیه با «مقدم داشتن ذکر یهود، اعلان کرده است که یهود (حتی) در مقایسه با مشرکان در دشمنی با اسلام پیش قدم بوده اند» (طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ۱۱۶/۲). «پیامبر اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» یهودیان را مستخلفانی می‌دانست که هم در زمان حیات پیامبر خودشان از انجام دستورهای آن حضرت بارها سرپیچی کرده و آزارش می‌دادند و مورد عقوبت و عذاب الهی قرار می‌گرفتند و هم پس از رحلت حضرت موسی «علیه السلام» و حتی پس از ظهور اسلام نیز به دستورهای تورات عمل نکرده و اقدام به تحریف و پنهان کردن حقایق آن می‌نمودند. این موضوع انتقادی و مصلحانه حضرت، چنانچه در آیات مدنی موجود است در آیات مکی هم فراوان به چشم می‌خورد. مانند آیات ۱۳۸ تا ۱۶۲ سوره اعراف که جز آیات ۱۶۳ تا ۱۷۰ آن که مدنی است - تمام آیاتش مکی است و پیامبر اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» در آن به افشای جرائم بنی اسرائیل مانند: گوساله پرستی در غیبت چهل روزه حضرت موسی و درخواست دیدن خداوند و معذب شدن به عذاب آسمانی به خاطر تخلف از دستور موسی می‌پردازد» (زمانی، محمد حسن، مستشرقان در قرآن، ص ۳۶۸) و در این آیات هیچ نشانی از اعتماد و تکیه حضرت رسول «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» به یهودیان نیست بلکه به بیان حقایقی از زندگی ایشان پرداخته است.

۲- «اگر کسی واقعاً این دیدگاه را داشته باشد که پیامبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» تا در مکه بود از بیوند عرب‌ها با ابراهیم «علیه السلام» سخنی نگفت ولی پس از مهاجرت به مدینه، چون با دشمنی یهودیان مواجه شد خواست از ابراهیم و اسماعیل برای خود و قومش ارزش و اعتباری قائل شود. پیش از آنکه قرآن را زیر سؤال ببرد، تورات را بی‌ارزش و فاقد اعتبار می‌نماید. زیرا تورات نیز آشکارا از بیوند ابراهیم و اسماعیل سخن گفته و برخی از قبیله‌های عرب را از تبار اسماعیل دانسته است.» (ر.ک: گلن، کتاب مقدس، شامل کتب: عهد عتیق و عهد جدید، سفر پیدایش، باب ۲۵، آیات ۱۸-۱۲)

اسحاق ، ذیح ابراهیم (علیه السلام)

یکی از افتخارات بزرگ حضرت ابراهیم «علیه السلام» که در قرآن نیز بدان اشاره شده است، امتحان آن حضرت در ذبح فرزندش بود که البته در مورد پیروزی ابراهیم و فرزند ذبیحش در این امتحان عظیم الهی شکی وجود ندارد.

اما آنچه مورد بحث و مناقشه است، نام فرزند ذبیح ابراهیم است که در این باره یهودیان و مسیحیان و مسلمانان با همدیگر هم رای نیستند. مسلمانان، او را اسماعیل می‌دانند و یهودیان و مسیحیان، اسحاق. البته به دلیل اجمال موجود در آیات مربوط به داستان ذبح و بیان نکردن نام فرزند قربانی و محل ذبح او، از صدر اسلام در تعیین نام او در بین برخی از مفسرین اسلامی نیز اختلاف نظرهای جزئی، دیده شده است.

«گلدزیهر» و «فایرستون»

«گلدزیهر» به این نتیجه رسید که محمد خود احتمالاً اسحاق را به عنوان فرد قربانی قلمداد می‌کرد و مفسرین اولیه نیز در این مورد شکی نداشتند... فایرستون نیز بر اساس بررسی های فراوان مفاد آثار اسلامی به این نتیجه رسید که منابع اولیه که مورد استنهاد مفسرین قرار می‌گرفت، تمایل داشتند اسحاق را به عنوان نامزد قربانی به حساب آورند.» (ایمانی، مقاله «مروری بر دو دیدگاه در مورد ذبیح ابراهیم در سنت اسلامی»، ص ۵)

گرد هارد باورینگ

یکی از مدخل‌های مهم جلد اول دایرة المعارف قرآن لیدن، مقاله «تاریخ گزاری و قرآن» است که نوشته «گرهارد باورینگ» می‌باشد و ایشان در قسمتی از این مقاله، با اشاره به آیات ۳۴-۲۴ سوره ذاریات و ۶۰-۵۱ حجر و ۷۶-۶۹ هود و ۳۲-۳۱ عنکبوت، ادعا می‌کند که: «این آیات اشاره دارند به اقدام قریب الوقوع ابراهیم نسبت به ذبح فرزندش که از آیات ۱۱۳-۱۰۰ سوره صافات و (به صورت غیر مستقیم) از آیه ۲۸ سوره ذاریات و آیه ۵۳ سوره حجر فهمیده می‌شود که اسحاق بوده است.» (باورینگ، مقاله «تاریخ گزاری قرآن»، شماره ۱۵)

نقد و بررسی دیدگاه اسحاق ، ذبیح ابراهیم (علیه السلام)

به نظر می‌رسد پیش از هرگونه بحث و بررسی پیرامون این مسأله، بهتر است ابتدا به خود قرآن مراجعه گردد و آیات الهی در این رابطه مرور شود. جریان قربانی حضرت ابراهیم «علیه السلام» در ضمن آیات ۹۹-۱۱۱ سوره صافات، بدین صورت آمده است: «وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَّهْدِينِ (۹۹) رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰۰) فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ

قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (١٠٢) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ (١٠٣) وَنَادَيْتَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (١٠٤) قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (١٠٥) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (١٠٦) وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (١٠٧) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (١٠٨) سَلَامٌ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ (١٠٩) كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (١١٠) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (١١١) وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (١١٢) وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ وَمَنْ ذُرِّيَّتَهُمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ (١١٣) وَلَقَدْ مَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ (١١٤) وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ (١١٥) وَنَصَرْنَاهُمْ فَاكُنُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (١١٦) وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ (١١٧) وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (١١٨) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ (١١٩) سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ (١٢٠) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (١٢١) إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ» و [ابراهيم] گفت: «من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا راه نماید.» * «ای پروردگار من! مرا [فرزندی] از شایستگان بخش.» * پس او را به پسری بردبار مژده دادیم آ * و وقتی با او به جایگاه «سعی» رسید، گفت: «ای پسرک من! من در خواب [چنین] می بینم که تو را سر می برم، پس بین چه به نظرت می آید؟» گفت: «ای پدر من! آنچه را مأموری بکن. ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت.» * پس وقتی هر دو تن دردادند [و همدیگر را بدرود گفتند] و [پسر] را به پیشانی بر خاک افکند، * او را ندا دادیم که ای ابراهیم! * رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی. ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم. * راستی که این همان آزمایش آشکار بود. * و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهنانیدیم. * و در [میان] آیندگان برای او [آوازه نیک] به جای گذاشتیم. * درود بر ابراهیم. * نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم. * در حقیقت، او از بندگان با ایمان ما بود.»

آنچه از ظاهر این آیات بدست می آید این است که ذکری از نام ذبیح و محل وقوع جریان نشده است. اما از متن این آیات، می توان برداشت کرد که فرزند قربانی همان فرزند بردباری است که بشارت تولد او به ابراهیم داده شده بود.

همانطور که در مقدمه بحث نیز مطرح شد، مسلمانان معتقدند که ذبیح، حضرت اسماعیل «علیه السلام» بوده است، پس لازم است به این مطلب پرداخته شود که ریشه ادعای مستشرقان چیست که می گویند: مفسرین اولیه و حتی رسول اکرم اسحاق را ذبیح می دانستند. در این باره باید گفت: «از آنجا که قرآن کریم از بیان نام فرزند قربانی خودداری کرده، مفسران سده اول برای فهم جزئیات این جریان بر آن شدند تا با کنجکاوای فراوان و با رجوع به شواهد درون متنی و نیز برخی روایات موجود در این زمینه، نام فرزند ذبیح را کشف کنند و در نهایت، نتیجه‌ی برخی از این تلاش‌ها، معرفی حضرت اسحاق بود. این که دلایل این ادعا چه بوده و آنان با استناد به چه قرائن و شواهدی به این قول رسیده‌اند، احتیاج به پژوهش جداگانه‌ای دارد، اما به هر حال نباید از نفوذ اسرائیلیات و مرجعیت یافتن یهودیان تازه مسلمانی که سعی در وارد کردن باورها و اسطوره‌های یهودی در

سنت اسلامی داشتند، چشم پوشید.» (ایمانی، مقاله «مروری بر دو دیدگاه در مورد ذبیح ابراهیم در سنت اسلامی»، ص ۵)

لازم به توضیح است که، در بین مفسران اسلامی، محمد بن جریر طبری، فردی است که به صراحت دیدگاه خود را درباره ذبیح بودن اسحاق ابراز کرد. و دیگران معمولاً با لحن ملایمتری به این موضوع پرداخته‌اند و به طور صریح دیدگاهشان را بیان نکرده‌اند و یا اینکه به کلام طبری استناد نموده‌اند. (ر.ک: همان، ص ۹)

اما پس از مدتی این دیدگاه به طور کلی در بین مسلمانان منسوخ شد و «با گذر زمان و دست یابی به شواهد بیشتری در این زمینه و انجام تأملات بیشتر در قرآن کریم و مرور شواهد تاریخی، دانشمندان اسلامی به این نتیجه رهنمون شدند که مصداق آیات سوره صافات و بشارت به غلام حلیم باید اسماعیل باشد و نه اسحاق. شاید بتوان از جمله پیشگامان خرق فضای حاکم و اصلاح اندیشه‌ی کتاب مقدس در مورد ذبیح بودن اسحاق در بین اهل سنت را ابوالفداء، اسماعیل بن عمر، معروف به ابن کثیر دانست.» (همان)

وی معتقد است: «ذبیح دانستن اسحاق از اسرائیلیات است و چون اسماعیل پدر اعرابی است که در حجاز ساکن هستند و رسول خدا نیز از ایشان است و اسحاق نیز پدر یعقوب (اسرائیل) است که یهودیان به او منسوب هستند، پس (یهودیان) خواستند که این شرف را نصیب خود گردانند، لذا کلام خدا را تحریف نموده‌اند و به آن اضافه هم کرده‌اند... ولی کسانی از مسلمانان هم که قول ایشان را تکرار کرده‌اند (این کلام را) از کعب الاحبار گرفته‌اند.» (ابن کثیر دمشقی، قصص الانبیاء، ۱/۲۱۴)

بنابراین از دید مسلمانان، ذبیح حضرت ابراهیم «علیه السلام» کسی نیست جز حضرت اسماعیل «علیه السلام» و ایشان برای این اعتقاد خود دلایلی به شرح زیر دارند:

دلیل اول- قرآن به طور صریح بیان می‌کند که ذبیح، اسماعیل بوده است، زیرا قرآن ماجرای ذبیح را نقل کرده و بلافاصله پس از آن، خداوند، ابراهیم «علیه السلام» را به فرزند دیگری به نام اسحاق مژده داده است. «وَبَشِّرْهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ» (صافات: ۱۱۲/۳۷) بنابراین مژده که تولد اسحاق بعد از ذکر سرگذشت ذبیح، صراحت دارد که اسحاق غیر از فرزندی بود که ابراهیم «علیه السلام» به وسیله ذبیح او مورد آزمایش قرار گرفته است.» (طباره، عبدالفتاح، همراه با پیامبران در قرآن، ص ۱۶۴)

امام صادق «علیه السلام» نیز در ضمن روایتی اشاره به این مطلب دارند. زمانی که از ایشان می‌پرسند که «ذبیح چه کسی بود؟ فرمود: اسماعیل بود. زیرا خداوند نخست داستان او را در کتاب خود ذکر کرده است و سپس گفته: و ما ابراهیم «علیه السلام» را به وجود اسحاق به عنوان پیغمبری از صالحین بشارت دادیم» (صدوق، من لایحضره الفقیه، ۳/۷۲)

بنابراین معقول نیست که ابتدا دستور به ذبح فرزندی داده شود و بعد بشارت به تولد او. پس از اینجا مشخص می‌گردد فرزندی که دستور ذبح او داده شده غیر از فرزندی است که مژده ولادتش داده شده و برخی نیز معتقدند که: «بر اساس این سوره‌ی کریمه (صفات) ملاحظه می‌شود که چون ابراهیم «علیه السلام» پذیرفت فرزندی را که از خداوند به دعا و درخواست هدیه گرفته بود (اسماعیل) را ذبح کند و در این امتحان الهی پیروز شد، پس خداوند به پاداش این عمل ابراهیم «علیه السلام»، فرزند دیگری نیز به او عطا کرد (اسحاق)». (حسینی برهامی، قصه الذبح)

دلیل دوم- در تفسیر الکاشف آمده است که: «خداوند می‌فرماید «فَبَشِّرْنَا بِغُلَامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ (۱۰۲)» (صفات: ۱۰۲/۳۷-۱۰۱) پس این آیه دلالت صریح دارد به این که کسی که بشارت به آن داده شده و به ذبیح، صفات واحدی (صبر و حلم) دارند و او همان فرزند بزرگ ابراهیم «علیه السلام» است و فرزند بزرگ ابراهیم «علیه السلام» به اتفاق مسلمانان و یهودیان و مسیحیان همان اسماعیل است». (مغنیه، تفسیر الکاشف، ۳۵۱/۶) و پس از آن دلایل ادعای خود را از تورات نقل می‌کند.

دلیل سوم- «اگر ذبیح اسحاق بود لازم بود که قربانی کردن و سعی و رمی جمرات در سرزمین شام می‌بود، جایی که ساره و فرزندش اسحاق در آنجا بودند و مکه نمی‌بود که هاجر و فرزندش اسماعیل در آن بودند». (همان، ص ۳۵۲)

و در مورد اینکه چه دلیلی وجود دارد بر اینکه مکان قربانی در مکه بوده، آمده است: «این مسلمانانند که از دیرباز تاکنون- و نیز در آینده- همواره در مراسم هر ساله‌ی حج با طوافشان، با قربانی کردنشان، با سعی صفا و مروه‌اشان با رمی جمره‌هایشان و ...، گونه‌ای نمادین خاطره‌ی شکوهمند قربانی شدن اسماعیل را زنده نگه داشته‌اند.» (بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآن، ۱/۱۴۴)

دلیل چهارم- برخی نیز از آیه شریفه «وَأَمْرَاتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشِّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ» (هود: ۷۱/۱۱) «و زن او ایستاده بود. خندید. پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم.» استدلال می‌کنند که: «ذبیح اسماعیل است و امکان ندارد که اسحاق باشد زیرا که در اینجا، هم بشارت به تولد او (اسحاق) داده شده، و هم به اینکه از او نیز یعقوب متولد می‌شود. پس چگونه به ابراهیم «علیه السلام» دستور ذبح اسحاق داده می‌شود در حالی که یعقوبی که وجودش وعده داده شده هنوز از او متولد نشده و وعده خداوند حق است و تخلفی در آن نیست پس ممکن نیست که با این احوال امر به ذبح کند و از اینجا مشخص می‌شود که ذبیح اسماعیل است.» (ابن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ۲۸۸/۴) و نه اسحاق، که حتی مژده فرزندش (یعقوب) نیز داده شده است.

دلیل پنجم - چنانچه پیش از این بیان شد «موضوع مژده فرشتگان به حضرت ابراهیم «علیه السّلام» مبنی بر تولّد حضرت اسماعیل «علیه السّلام» با عنوان «غلام حلیم» و جریان خواب دیدن حضرت ابراهیم «علیه السّلام» مبنی بر فرمان الهی ذبح در آیات ۱۲-۱۰ در سوره صافات آمده است. و قطعاً مراد از این «غلام حلیم» که مورد ذبح قرار گرفته، اسحاق نیست زیرا، در سوره‌های دیگر نیز چند جا که بشارت تولّد اسحاق مطرح شده عنوان «غلام حلیم» (حجر: ۵۳/۱۵؛ ذاریات: ۲۸/۵۱) به کار رفته و عنوان «غلام حلیم» اختصاص به اسماعیل پیدا کرده است.

دلیل ششم - یک نکته جالب دیگر که در قرآن شایسته توجه است این است که این دو مژده به تولّد اسحاق و اسماعیل به دو گونه کاملاً متفاوت در قرآن مطرح شده که اگر قرآن پژوهان غربی به آن توجه می‌کردند از این نظریه پردازی اشتباه، رهایی می‌یافتند و آن اینکه: بشارت تولّد اسحاق در هر دو سوره (حجر و ذاریات) همزمان با قصه‌ی عذاب قوم لوط در قرآن مطرح شده و مژده دهندگان همان ملائکه مأمور به عذاب قوم لوط بودند، اما مژده تولّد اسماعیل فقط در یک مورد در قرآن مطرح شده که هیچ پیوندی به جریان قوم لوط نخورده است و بشارت دهنده نیز خود خداست. «(زمانی، مستشرقان و قرآن، ص ۳۷۳)

دلیل هفتم - از دعایی که حضرت ابراهیم «علیه السّلام» به درگاه خداوند می‌کند «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ» (صافات: ۱۰۰/۳۷)

چنین بر می‌آید که این دعای ابراهیم «علیه السّلام» آنگاه بوده که هنوز فرزندی نداشته است (ولی آرزومند فرزندی بوده) و از بی چنین آرزویی از خدا خواسته است که دست کم، یک فرزند به او ببخشد. زیرا اگر فرزندی می‌داشت، درخواست یک فرزند نمی‌کرد، اینکه بر یک فرزند تأکید می‌کنیم از این است که حرف «مِنْ» در عبارت «مِن الصّالِحین» «مِنْ» تبعیضیه است، یعنی نشانگر بعضی و برخی از یک چیز و کم‌ترین شمار بعض و برخ «یک» است. از این رو «مِن الصّالِحین» بیش از یک را نمی‌رساند. و این نشان می‌دهد که ابراهیم هنگامی این درخواست را کرده که هیچ فرزندی نداشت و اجماع نیز بر این است که نخستین فرزند ابراهیم، اسماعیل است و این نشان آشکاری است بر اینکه دعای یاد شده، با اسماعیل پاسخ داده شده است و از آنجا که داستان رؤیای ابراهیم برای قربانی پسر، پس از این دعا و درخواست بوده است، باید پسری که قربانی شدنش را در خواب فرمان یافت، همین اسماعیل باشد. «(فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، ۱۳۴/۲۶)

و این استدلال درستی است، زیرا همانطور که ملاحظه شد در آیه ۱۰۰ سوره صافات، حضرت ابراهیم «علیه السّلام» درحالی که فرزندی ندارد از خداوند درخواست فرزندی صالح می‌کند و بلافاصله در آیه ۱۰۱ صافات،

خداوند او را بشارت به فرزندى حلیم می‌دهد و بعد هم در آیه ۱۰۲ صافات، ماجرای خواب ابراهیم و ذبیح فرزندش پیش می‌آید و اینها همه گواهی این است که ذبیح همان اسماعیل فرزند ارشد ابراهیم است. دلیل هشتم - چنانچه بیان شد ادعای مستشرقان مذکور، این بود که از نظر پیامبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» هم، ذبیح اسحاق بوده است. در حالی که روایتی از حضرت در دست است که با این ادعا متناقض است و نشانگر این است که ذبیح حضرت اسماعیل است. و آن روایت چنین است که:

«رسول اکرم «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» فرموده‌اند: [أنا ابن الذبیحین] یعنی من فرزند دو ذبیح و مقصود از دو ذبیح، حضرت اسماعیل و عبدالله، پدر پیامبر هستند که قرار بود هر دو ذبیح شوند.» (طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ۳۰۲/۵)

با توجه به دلایلی که ذکر شد، می‌توان نتیجه گرفت که ذبیح حضرت ابراهیم «علیه السلام» فرزند بزرگتر ایشان، یعنی حضرت اسماعیل «علیه السلام» است و بدین شکل بطلان دیدگاه «گلدزیهر»، «فایرستون» و دیگران آشکار می‌گردد.

علت ذکر نشدن نام برخی از پیامبران در قرآن

ما ۱۲۴ هزار پیغمبر داریم و قرآن تنها ۲۴ نفر را نام برده است و این که بقیه را نام نبرده شبهه نیست. ثانیاً اصلاً ثابت نشده است که آنها پیغمبر هستند.

اگر نام همه آنها برده می‌شد شبهه به وجود می‌آمد که چرا اینها را نام برده و بقیه پیامبران را نام نبرده است. هدف نزول قرآن هدایت انسانها و رستگاری آنهاست و نیازی نیست که به تمامی جزئیات مثلاً نام همه پیامبران، علوم مختلف و یا مسائل تاریخی اشاره شود.

نتیجه‌گیری

از آنجا که تمامی ادیان توحیدی منشأ یکسانی دارند و همگی ازسوی خداوند حکیم هستند. بنابراین طبیعی است که دارای مشترکات فراوانی باشند و وحدت منبع یکی از دلایل مشابه قصه‌های قرآن و عهدین است و این تشابه دال بر اقتباس یکی از دیگری نیست. علاوه بر آن قصه‌های قرآن و عهدین در بسیاری از موارد تفاوت‌های زیادی با هم دارند و بسیاری از داستان‌های عهدین شامل کفریات و افتراهایی هستند که به ساحت مقدس انبیاء وارد شده و همچنین امور خلاف عقلی نسبت به ذات پاک پروردگار در آنها به چشم می‌خورد، در حالی که در سراسر قرآن نه تنها چنین مواردی وجود ندارد بلکه داستان‌های قرآنی در موارد زیادی به دنبال رفع اتهام از دامن پاک انبیای الهی هستند.

گاهی مستشرقان به محتوای برخی از قصه‌های قرآنی نیز اشکال وارد کرده‌اند. مثلاً برخی از ایشان ادعا دارند که قرآن نسبت به شخصیت حضرت ابراهیم «علیه السلام»، به دو گونه رفتار نموده است و نگرش قرآن نسبت به وی در قصص مکی با مدنی و بنا به مصالحی متفاوت است و یا اینکه اشکال کرده‌اند که چگونه قرآن اشاره به داستان انبیایی چون صالح، هود و اسماعیل دارد.

مهم‌ترین و کوتاه‌ترین پاسخ در نقد این آراء این است که متأسفانه مستشرقان با برداشت سطحی و تحت‌اللفظی که از برخی از آیات دارند، موجبات ایجاد شک و شبهه را در خود و دیگران ایجاد می‌کنند. مثلاً باید دانست که آنجا که قرآن خطاب به پیامبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» می‌فرماید که پیش از تو پیامبری بر این قوم نیامده، یک مطلب عام نیست بلکه تخصیص است برای معاصرین پیامبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» و چند نسل پیش از آنها و نه کل عرب از آغاز تا کنون. پس این کلام هیچ تضادی ندارد با اینکه مثلاً پیامبرانی در قوم عرب وجود داشته‌اند.

در ادامه، در مورد ذبیح حضرت ابراهیم به اشکال وارد شده که مسلمانان او را اسماعیل معرفی کرده‌اند در حالی که او فرزند کوچک‌تر ابراهیم یعنی اسحاق است. این اشکال و سایر اشکالاتی که بر محتوای قصص قرآنی وارد شده با مراجعه مستقیم به آیات نورانی قرآن و کنار هم قرار دادن آنها و با مراجعه به تفسیر آنها و احادیثی که گاهی در رابطه با برخی از آنها وجود دارد، قابل پاسخ است و به طور کامل در این پژوهش پاسخ داده شده است.

منابع:

- ۱- قرآن کریم، ترجمه: محمد مهدی فولادوند.
- ۲- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل عمرو (ابوالفداء)، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۹ هـ. ق، چاپ اول.
- ۳- _____، قصص الانبیاء، دارالتألیف، قاهره، ۱۳۸۸ هـ. ق.
- ۴- امینی، عبدالحسین، الغدیر، ترجمه: سید جمال موسوی، انتشارات بعثت، بی‌جا، ۱۳۸۵ هـ. ش، چاپ اول.
- ۵- ایمانی، محمد رسول، (۱۳۸۹ ش)، مقاله «مروری بر دو دیدگاه در مورد ذبیح ابراهیم «علیه السلام» در سنت اسلامی»، مجله معرفت ادیان، سال اول، شماره ۲، ص ۵ (به نقل از کتاب قربانی کردن اسحاق)
- ۶- باورینگ، گرهارد، مقاله «تاریخ گزاری قرآن» ترجمه و نقد دکتر محمد جواد اسکندرلو، نشریه اندیشه صادق، انتشارات دانشگاه امام صادق «علیه السلام»، ۱۳۸۳ هـ. ش، شماره ۱۵

- ۷- بروکلیمان، کارل، تاریخ الشعوب الاسلامیّه، نقله الی العربیّه نبیه امین فارس و منیر البعلبکی، دارالعلم للملایین، بیروت- لبنان، ۱۹۴۸/۲۰۰۵م، الطبعه الاولی.
- ۸- بدوی، عبدالرحمن، دفاع از قرآن در برابر آراء خاورشناسان، ترجمه: سید حسین سیدی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد مقدّس، ۱۳۸۳ هـ.ش، چاپ اول، ص ۳۸.
- ۹- بیومی مهران، محمّد، بررسی تاریخی قصص قرآن، ترجمه: سید محمّد راستگو، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳ هـ.ش، بی‌چاپ.
- ۱۰- بلاشر، رژی در آستانه قرآن، ترجمه: دکتر محمود رامیار، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۶ هـ.ش.
- ۱۱- جفری، آرتور، واژه‌های دخیل در قرآن، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات توس، تهران، ۱۳۸۶ هـ.ش، چاپ دوم.
- ۱۲- حسینی برهامی، یاسر، قصّة الذبیح، بی‌جا، بی‌تا، مکتبه الشامله.
- ۱۳- حسینی همدانی، محمّد حسین، انوار درخشان، تحقیق: محمّدباقر بهبودی، کتابفروشی لطفی، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق، چاپ اول.
- ۱۴- راشدی‌نیا، اکبر، تأملی در ایرادهای مستشرقین بر وحیانی بودن قرآن، نشریه فلسفه، کلام و عرفان، قیسات، شماره ۲۹، ۱۳۸۲ (هـ.ش).
- ۱۵- زرکلی، خیرالدین، الاعلام (قاموس تراجم)، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۶ م.
- ۱۶- زمانی، محمّدحسن، مستشرقان و قرآن، انتشارات بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۸ هـ.ش، چاپ سوم.
- ۱۷- سها، نقد قرآن، ویرایش دوم.
- ۱۸- صدوق، محمّد بن علی بن الحسن، من لایحضره الفقیه، ترجمه غفاری، نشر صدوق، تهران، ۱۳۶۷ هـ.ش، چاپ اول.
- ۱۹- طباره، عفیف عبدالفتاح، همراه با پیامبران در قرآن، مترجمان: حسین خاکساران و عباس جلالی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات دفتر اسلامی، قم، ۱۳۷۹ هـ.ش.
- ۲۰- طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، تفسیر جوامع الجامع، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، تهران، ۱۳۷۷ هـ.ش، چاپ اول.
- ۲۱- فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمّد بن عمر، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ هـ.ق، چاپ سوم.
- ۲۲- قابل، هادی، مقاله «تحقیقی درباره شبهه افسانه در قرآن»، فصلنامه‌ی مفید، ۱۳۹۲ هـ.ش، شماره ۶.

۲۳- گلن، ویلیام، کتاب مقدّس، شامل کتب: عهد عتیق و عهد جدید، انتشارات ایلام، بی‌جا، ۲۰۰۲ م، چاپ سوم.

۲۴- معرفت، محمدهادی، نقد شبهات پیرامون قرآن کریم، ترجمه: حسن حکیم باشی و همکاران، انتشارات تمهید، قم، ۱۳۵۸ هـ.ش.

۲۵- مغنیه، محمدجواد، تفسیرالکاشف دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۲۴ هـ.ق، چاپ اول.

۲۶- مونتگمری وات، ویلیام، اسلام و مسیحیت در عصر حاضر، ترجمه: خلیل قنبری، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی، قم، ۱۳۸۹ هـ.ش، چاپ اول.

۲۷- نیک بین، نصر الله، فرهنگ جامع خاورشناسان مشهور و مسافران به مشرق زمین، انتشارات آرون، تهران، ۱۳۸۳ هـ.ش، چاپ اول.

- ۲۸ <https://fa.wikipedia.org> ۹۵/۷/۱۰

Abstract

In this paper, the doubts Orientalists "the stories of creation and the last of the Prophets" will be discussed. Prophets are invited to share points in common, basic principles of religion. Orientalists prophet accused of reading and enjoying books of the Old and New Testament. These orientalists are many similarities between the teachings and stories of the Bible and the Quran, the Prophet adapted to indicate the source of their owners consider this book to understand the Qur'an. And verses from the Quran itself an indication of the influence of the age of ignorance brought as a witness and without regard to personal interpretations of Qur'anic principles have been referrals and this is often due to low precision and deception, failure to use the correct method of understanding the Quran Venice lack of valid and reliable sources Shiite sources Shi had been misunderstood about this issue. Following the story of Abraham sacrificed in the pursuit and Review, orientalists reasons for rejecting this story has been discussed.

Keywords: Stories of creation, prophets, criticizing the Quran, Suha.